

داستان فرار از عزرائیل (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

## داستان فرار از عزرائیل

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ سوم - ۱۳۹۷ (۲۰۱۵)

## داستان فرار از عزرائیل (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

بس گریزند از بلا سوی بلا

بس جهند از مار، سوی ازدها

۹۱۷/۱

### داستان فرار از عزرائیل

( دفتر اول - از بیت ۹۵۶ )

یک روز، صبح بسیار زود، مردی هراسان به بارگاه حضرت سلیمان وارد شد. روی او از ترس زرد و لب هایش کبود بود. سلیمان علت این ترس را پرسید. مرد گفت: لحظه ای پیش در آستانه ی بارگاهت، عزرائیل را دیدم که خشمگین به من نگاه می کرد. می دانم که قصد جان مرا دارد. آمده ام به باد فرمان بدهی مرا به هندوستان ببرد، شاید از دست مرگبار او نجات پیدا کنم.

زاد مردی، چاشتگاهی<sup>۱</sup> در رسید

در سرا عدل سلیمان در دوید

رویش از غم، زرد و هر دو لب کبود

پس سلیمان گفت: ای خواجه چه بود؟

گفت: عزرائیل در من این چنین

یک نظر انداخت پُر از خشم و کین

گفت: هین اکنون چه می خواهی؟ بخواه

---

<sup>۱</sup> - زاد مرد: مرد آزاده. چاشتگاه: اول صبح، صبح زود.

## داستان فرار از عزرائیل (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

گفت: فرما باد را ای جان پناه  
تا مرا زینجا به هندُستان بَرَد  
بُوک بنده، کآن طرف شد جان بَرَد<sup>۱</sup>  
۹۵۶/۱

سلیمان نیز درخواست او را اجابت کرد و به باد فرمان داد تا آن مرد را با شتاب به دور ترین جزیره ای در هندوستان ببرد.<sup>۲</sup> روز دیگر، سلیمان در سرای خود عزرائیل را دید و پرسید: چرا فلان بنده خدا را دیروز با خشم نگریستی و آواره ی از خانمانش کردی؟ عزرائیل با تعجب گفت:

گفت: من از خشم کی کردم نظر؟  
از تعجب دیدمش در ره گذر  
که مرا فرمود حق، که امروز هان  
جان او را تو به هندُستان ستان  
از عجب گفتم: گر او را صد پَر است  
او به هندُستان شدن دور اندر است  
۹۶۶/۱

من کجا با خشم او را نگاه کردم. نگاه من از سر شگفتی بود. زیرا خدا فرمان داده بود همین امروز جان او را در

---

<sup>۱</sup> - بوک: شاید. کآن طرف: که آن طرف.

<sup>۲</sup> - می گویند حضرت سلیمان بر بسیاری از قوای طبیعت، از جمله باد فرمان می راند.

## داستان فرار از عزرائیل (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

هندوستان بگیرم. وقتی او را اینجا (بیت المقدس) دیدم،  
شگفت زده شدم که اگر او صد بال و پَر داشته باشد، قادر  
نخواهد بود در زمان معین مرگ، در هندوستان باشد.

\*\*\*

### شرح مختصر نمادها و رمزها

این داستان کوتاه، اوایل داستان «نخجیران و شیر»  
آمده است. آنجا نخجیران به شیر می گفتند که:

نیست کسبی از توکل خوب تر  
چیست از تسلیم، خود محبوب تر

۹۱۶/۱

فقط با تسلیم به خدا می توان زندگی سعادت‌مندی در  
این دنیا و جهان آخرت داشت. جد و جهد در زندگی، جز  
اتلاف وقت ثمری به بار نخواهد آورد. چه بسا مردم از بلایی  
می‌گریزند و به بلایی سخت‌تر گرفتار می‌شوند:

بس گریزند از بلا سوی بلا  
بس جهند از مار، سوی اژدها

۹۱۷/۱

بنابراین، کسب و کوشش در زندگی یک وهم است  
و هرچه تقدیر خدا باشد، پیش خواهد آمد:  
کسب جز نامی مدان ای نامدار

جهد جز وهمی میندار ای عیار<sup>۱</sup>

۹۵۵/۱

اینجا مولوی با نقل همین داستان «فرار از عزرائیل»، شاهد مثالی در زمینه ی استدلال نخجیران می آورد و می گوید: مثلاً اگر عمر کسی بنا به مشیت الهی پایان یافته باشد، هیچ تدبیری کارگر نخواهد شد. آن سر دنیا هم بروی، فرشته ی مرگ به سراغت خواهد آمد. همه ی کار جهان این گونه است و گریزی از قضای الهی نیست.

تو همه کار جهان را همچنین

گن قیاس و چشم بگشا و بین

از چه بگریزیم؟ از خود؟ ای محال

از که برابیم؟ از حق؟ ای وبال

۹۶۹/۱

باید توجه داشت که مولوی خود معتقد به جبر مطلق نیست و ابیات بسیاری در این زمینه دارد که در جایی دیگر بیان شده است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

<sup>۱</sup>- عیار: در اصل عیار است به معنی جوانمرد.

<sup>۲</sup>- رجوع شود به شرح مختصر داستان «هدهد و حضرت سلیمان» در همین کتاب (داستان شماره ۱۱)